

حوزه معنایی واژه کفر در قرآن کریم

سید مهدی شهیدی

(پژوهشگر کتابنامه بزرگ قرآن کریم وابسته به دانشگاه امام صادق)

چکیده: واژه «کُفر» یکی از برجسته‌ترین واژگان کلیدی در قرآن کریم است. این واژه نقش مهمی در نظام اخلاقی-دینی قرآن (با بار معنایی منفی) دارد؛ و نه تنها مفهومی است که همه صفات منفی دیگر بر محور آن می‌گردد، حتی با قرائت سطحی قرآن مجید متقاعد می‌شویم که نقش مفهوم کفر چنان در همه جا ساری است که انسان حضور آن را در همه عبارات و آیاتی که با اخلاق و رفتار آدمی سر و کار دارد حس می‌کند.

در این نوشتار، کلمات کانونی واژه «کُفر» در بیان قرآن مجید مشخص و تبیین می‌گردد؛ نوع رابطه معنایی آن‌ها در ساختار معنایی بررسی و تحلیل می‌شود تا سرانجام حوزه معنایی واژه کُفر و واژگان پیرامونی آن باز شناخته شود.

کلیدواژه‌ها: حوزه معنایی، کُفر، فسق، فجور، اعتدا و اسراف.

مقدمه

نظریه «حوزه معنایی» در مطالعه ساختار معنایی واژگان هر زبانی و تبیین حدود معنایی عناصر لغوی آن بسیار کارگشاست؛ زیرا هر واژه‌ای بخشی از معنای خود را از سایر واژه‌های هم‌حوزه خود اقتباس می‌کند. حوزه معنایی، مطالعه‌ای تحلیلی درباره کلمات کلیدی زبان است به آن منظور که سرانجام جهان‌بینی قرآنی در مورد واژگان یک زبان

شناخته شود. به بیان دیگر، حوزه معنایی، علم تحقیق و تحلیل درباره ماهیت کلمات بنیادی و کانونی زبان قرآن است.

در این مقاله، با بهره‌گیری از روش «حوزه معنایی» در مطالعات قرآنی و به طور خاص در حوزه مباحث اخلاقی - دینی، در پی تبیین آن‌ها به شیوه‌ای علمی و روشمند هستیم. در این پژوهش، روش تحلیلی بر داده‌های قرآنی متکی است و نگاه ما صرفاً نگاه درون‌متنی است و تمام تلاش ما بر آن است که قرآن به زبان خود سخن گوید و خود مفاهیم خود را تفسیر و تعبیر کند.

کُفْر

معنای اصلی ریشه «ک - ف - ر» (پوشیدن) و (پنهان ساختن) است (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۵، ۱۹۱). خصوصاً در بافت‌هایی که مربوط به عطا و دریافت مواهب و نعمات الهی می‌شود، واژه کُفْر، به طور طبیعی معنای پنهان داشتن و نادیده گرفتن نعمات رسیده به انسان را پیدا می‌کند، و در نتیجه مفهوم «ناسپاسی» و «ناشکری» می‌یابد (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۵، ۱۴۴). بیشترین موارد استعمال کُفْر در معنای عدم اعتقاد به خداوند و روز جزاست و آیات فراوانی از قرآن را در بر دارد که در این موارد کُفْر نه در مقابل مفهوم «شُکْر» که در تقابل و تضاد با «ایمان» مطرح است (زبیدی ۱۳۰۶: ج ۳، ۵۲۵). مثال‌هایی که از قرآن نقل می‌کنیم همه اشاره به دید و نظر انسان نسبت به عنایات الهی است. خداوند نعمات فراوانی را بر آدمیزاد ارزانی می‌دارد، اما انسان با بی‌اعتنایی تمام نسبت به خداوند کفران می‌ورزد و ناسپاس باقی می‌ماند و این آیات به خوبی نشان می‌دهد که عنصر اصلی معنایی واژه کُفْر ناسپاسی است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَشْسُ الْقُرْآنُ» (ابراهیم: ۲۹ - ۲۸). «آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، و قوم خود را به سرای تباهی در آوردند ننگریستی. آن‌ها را به جهنم می‌اندازند و بد قرارگاهی است.»

﴿وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَانُهَا لِلَّهِ... فَكُلُوا مِنْ رِزْقِكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ لِرَبِّكُمْ تَعْبُدُونَ﴾

(نحل: ۱۱۲ و ۱۱۴). «و خداوند [اهل] شهری را مثل می زند که امن و آسوده به سر می برد و روزی آن از هر سو به خوشی و فراوانی می رسد پس به نعمت های خدا ناسپاسی ورزیدند و سپس خداوند به کیفر کردارشان طعم گرسنگی و ناامنی را به آنان چشاند... از آنچه خداوند پاک و حلال روزی شما کرده است، بخورید و نعمت خدا را اگر تنها او را می پرستید شکر گزاید.»

﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ (بقره: ۱۵۲). «پس مرا یاد کنید تا شما را

یاد کنم و مرا سپاس گزاید و ناسپاسی موزید.»

واژه «کافرین» از زبان فرعون به حضرت موسی، در یک بافت معنای غیردینی،

مفهوم ناسپاسی را برای کفر به خوبی روشن می سازد:

﴿قَالَ أَلَمْ نَرْبِكْ فِينَا وَوَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ

الْكَافِرِينَ﴾ (شعراء: ۱۹ - ۱۸). «[فرعون] گفت آیا تو را از کودکی در میان نپروردیم و

سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از

ناسپاسانی.»

نهاد کفرگرای آدمی وقتی خود را نشان می دهد که به بلایا و مصائبی مبتلا شود. در دو

مثالی که ذکر می شود، صیغه «کفور» از ریشه کُفِرَ به کار رفته است که به گفته بیضاوی

- لغوی معروف عرب - شدت کفر را نشان می شد (بیضاوی ۱۴۱۰: ج ۲، ۴۵۶).

﴿وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا حَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ

الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾ (اسراء: ۶۷). «و چون در دریا به شما صدمه ای برسد جز او، هر آن کس را

که می خوانید ناپدید [و فراموش] می گردد، و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهناید،

روگردان می شوید و به راستی که انسان بسیار ناسپاس است.»

﴿وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبْنَا وَ إِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْنَاهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ

كُفُورٌ﴾ (شوری: ۴۸). «و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشاییم، بدان شاد

می شود، و چون به سبب آنچه خود کرده اند آن ها را رنجی رسد انسان ناسپاس می شود.»

واژه دیگری که در قرآن مجید تقریباً هم معنا با کفور به کار می رود، کلمه «کتود» است

از ریشه «ک - ن - د» و معنای آن «شاکر نبودن و بسیار ناسپاس بودن» است (نسفی

۱۴۰۸: ج ۳، ۱۹۹۱). این واژه این معنای ضمنی را به ذهن متبادر می سازد که انسان

طبیعت ناسپاس خود را از طریق اتباع هوی و انغمار در دنیا و شاکر نبودن و ابا نمودن از اقرار به دریافت خیر و نعمت نشان می‌دهد (طباطبایی ۱۳۶۲: ج ۲۰، ۴۹۰).

﴿ان الإنسان لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (عادیات: ۸-۶).
 «بی‌گمان انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. و او خود بر این [امر] نیک گواه است و به راستی او سخت شیفته مال است.»

ریشه کفر در قرآن بدان جهت که یکی از دو معنای «ناسپاس» و یا «بی‌ایمانی» را می‌رساند دارای ابهام است. در صحیح بخاری حدیثی آمده است که نشان می‌دهد در ذهن مسلمانان صدر اسلام، هر جا که متن و نصی صریحاً مشخص نمی‌شده است که کدام یک از دو مفهوم بالا مدنظر می‌بود، حالت تردیدی در فهم مفهوم واژه کفر وجود داشته است. حدیث مزبور بدین شرح است:

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آتش دوزخ را در عالم رؤیا مشاهده کردم و حال آن که اکثر اهل جهنم زنانی بودند که کفر ورزیده بودند». سؤال شد: «آیا به خدا کافر بودند؟» فرمود: «نه مقصود من از کفر، ناسپاسی نسبت به همسرانشان و ناسپاس بودن در برابر احسان است» (بخاری ۱۴۲۰: ج ۱، ۲۷).

کرمانی، از شارحان صحیح بخاری درباره این حدیث می‌گوید: «فعل کَفَرَ دو مصدر متفاوت دارد؛ یکی کُفِرَ که در تقابل با ایمان است و دیگری کُفِرَانَ که در تقابل با کلمه شُکْر است و در این مفهوم معنی آن ناسپاسی در برابر اعطای نعمت است.» (کرمانی ۱۴۰۱: ج ۱، ۱۳۶)، و کاملاً روشن است که در قرآن کریم خود ریشه «ک - ف - ر» به این دو معنای مختلف به کار رفته است.

گاهی علت بی‌ایمانی و کفر، عدم اعتقاد یا انکار صریح روز قیامت است (طباطبایی ۱۳۶۲: ج ۷، ۵۴). که یکی از اصول و ارکان اساسی دین اسلام است. در اینجا کافران آن‌هایی هستند که نسبت به آنچه از طریق وحی هشدار و تذکر داده شده است کاملاً بی‌اعتقاد و بی‌اعتنا هستند:

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَيْسَرُ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبِّنَا قَالَ فَرَدُّوا أَلْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ (انعام: ۳۰-۲۹). «و گفتند:

جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و ما برانگیخته نمی شویم.. و اگر بنگری هنگامی را که در برابر پروردگارش باز داشته می شوند [که راست بود] پس گوید بچشید مزه عذاب را به سبب آنچه بدان کفر می ورزیدند.»

﴿وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا رَبَّاءً أِإِنَّا لَنِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِهِمْ وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ...﴾ (رعد: ۵). «و اگر عَجَب داری، عَجَب از سخن آنان [= کافران] است که: چون ما خاک شدیم، آیا از نو آفریده می شویم: اینان همان کسانی هستند که به پروردگارش کفر ورزیده اند، آن‌ها زنجیر برگردن دارند و آنان اصحاب آتشند و در آن ماندگارند.» در زیر، چند نمونه دیگر از میان نمونه های فراوانی که در این باره هست می آوریم تا تقابل و تضاد معنایی دو واژه «کُفِر» و «ایمان» را دقیقاً مشخص سازیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ (آل عمران: ۹۰). «بی گمان آن‌ها که پس از ایمان آوردن کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آن‌ها گمراهانند.»

﴿... فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ، بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ نَبِيًّا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَأُوْ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ (بقره: ۹۰ - ۸۹). «... پس همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند، پس لعنت خدا بر ناباوران باد. وه که به چه بد بهایی خود را فروختند آن گاه که از روی رشک به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شدند، و از این که چرا خدا فضل خود را بر هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می کند، دچار حسد و گرفتار غضبی مضاعف شدند و عذابی خفت آور در کمین کافران است.»

در قرآن مجید آیات فراوانی در توصیف قلوب مؤمنان آمده است که دل‌هایشان از ذکر نام خدا، اطمینان و آرامشی دلپذیر می یابد (نک. رعد: ۲۸). در مقابل این صفا و آرامش روحانی که قلب مؤمن را سرشار می سازد، قلوب کافران همچون سنگ سخت می شود و تعبیر ﴿قست قلوبهم﴾ که حاکی از شدت قساوت قلب است عبارتی است که در قرآن مکرر در وصف قلوب کافران به کار رفته است (طباطبایی ۱۳۶۵: ج ۱، ۲۰۴). آیه

زیر گواه بر حقیقت یاد شده است که اینان حتی اگر از پاره‌ای از سنگ‌ها آن‌گاه که شکافته شود نهرها از آن جاری می‌شود اما در دل‌های این‌ها هیچ احساسی به وجود نمی‌آید و ایمان نمی‌آورند:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَجَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۷۴). «سپس دل‌های شما چون سنگ سخت شد یا سخت‌تر از آن. چراکه از برخی سنگ‌ها، جوی‌هایی بیرون می‌زند، و پاره‌ای از آن‌ها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرو می‌ریزد، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.»

﴿فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...﴾ (مائده: ۱۳). «پس به جهت آن که پیمان خود را شکستند لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم...»
دومین مشخصه قلب کافر آن است که در پرده «فی آکنه» قرار دارد و میان آن و وحی، حجابی قرار گرفته است (فصلت: ۵؛ اسراء: ۴۶ - ۴۵).

این اندیشه و مفهوم به صورت گوناگون دیگر نیز در قرآن بیان شده است از آن جمله به صورت مجازی مَهر زدن و مَهر کردن (بقره: ۷ - ۶؛ توبه: ۹۳ - ۸۷). یا همین مفهوم با عبارت «قفل بر دل‌هایشان نهاده شده است» بیان گردیده است (محمد: ۲۴). تعبیر کوری و کری در وصف ویژگی‌های متمیزه کافران در قرآن مجید بسیار به کار می‌رود. این تعبیر را آیه زیر از قرآن تأیید می‌کند:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَاتَّهَى لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج: ۴۶؛ و نیز نک. احقاف: ۲۶؛ انفال: ۲۱-۲۰؛ فرقان: ۴۴؛ نمل: ۸۱ - ۸۰). «آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ پس به یقین، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.» تصویری از ساختمان درونی واژه «کُفِر» ارائه شد. اینک درباره‌ی واژه‌های کلیدی و مهمی که پیرامون این مفهوم عمده و اصلی قرار گرفته‌اند تحلیل و بحث می‌کنیم و گفتنی است که ما وقتی به معنای واقعی کفر دست

می‌یابیم که از ماهیت عناصری، که این سیستم و نظام آن را تشکیل می‌دهد آگاه باشیم و آن‌ها را بشناسیم.

فسق

نظر متداول این است که فسق «خروج از زی عبودیت» (طباطبایی ۱۳۶۲: ج ۱۶، ۲۷۷) و «خروج از طاعت» است (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۴، ۵۰۲)، یعنی «نادیده گرفتن و ترک امر خدا» (نیشابوری ۱۴۱۶: ج ۴، ۴۳۷؛ ازهری [بی تا]: ج ۸، ۴۱۴) و از این رو، شمول و گستره واژه فسق بیشتر و وسیع‌تر از کُفر است. زیرا، هرکس به هر معنایی از خداوند نافرمانی کند فاسق است و حال آن‌که کافر معنای محدودتری دارد. با وجود این، با دقت در آیات قرآنی می‌بینیم که فاسق و کافر مترادف یکدیگرند. در آیات زیر کفر و فسق درست مانند هم و معادل یکدیگر به کار رفته است:

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ (بقره: ۹۹). «و همان بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان [کسی] آن‌ها را انکار نمی‌کند.»

﴿... وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۵۵). «و هرکس پس از آن به کفر گراید اینانند که نافرمانند.»

﴿... إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (توبه: ۸۴). «آن‌ها به خدا و

پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مُردند.»

این آیه به آن کسانی اشاره دارد که گرچه خود را مسلمانان شایسته‌ای با غیرت و حمیت مذهبی بسیار نشان می‌دهند چون سخن از جهاد و شرکت در آن پیش می‌آید ماهیت واقعی خود را با اجتناب از شرکت در آن به بهانه‌های متفاوت نشان می‌دهند و از این که زندگی و مال و تجارت خود را در این امور خطرناک به کار اندازند امتناع می‌ورزند. آیه‌ای که در زیر نقل می‌کنیم به طور تفصیل تمام عناصری را که سبب می‌شود تا ایمان آورندگان ناپایدار و متزلزل، از مسیر ایمان منحرف شوند و به رذالت فسق گرفتار شوند برمی‌شمارد، به تعبیر دیگر، این آیه نقش اساسی و قاطع در تعیین وجوه افتراق و مشخصات انسان فاسق دارد:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه: ۲۴). «بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و اقوامتان و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمائش را [به اجرا در] آورد و خداوند جماعت فاسقان را هدایت نمی‌کند.»

همان طوری که ذکر شد این آیه خطاب به مسلمین و مؤمنین است که تعلق و وابستگی به اغیار، از قبیل پدران و پسران و زنان و نظایر آن‌ها، به نحوی که نزد انسان، از خدا و رسول و جهاد فی سبیل الله محبوب‌تر باشد انحراف در مسیر عبودی شناخته شده و موجب مورد مؤاخذه قرار گرفتن انسان و نیز، مانع از شمول هدایت خاص الهی و حرکت مطلوب در صراط مستقیم، بیان شده است (شجاعی ۱۳۷۵: ج ۱، ۷۳). در قرآن مجید، خوردن از آنچه جز به نام خدا تقدیس شده است، لواط، افتراء و تهمت، کارها و افعالی است که لفظ فسق بر آن‌ها اطلاق شده است:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ...﴾ (انعام: ۱۲۱). «و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، چرا که آن قطعاً نافرمانی و فسق است.»

﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (عنکبوت: ۳۴). «ما بر مردم این شهر به [سزای] فسقی که می‌کردند، عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد.»

در اینجا مراد از فسق، لواط است (طبری ۱۴۲۱: ج ۲۰، ۱۷۲).

﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْفَحْشَاءَ لَمْ يُؤْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۴). «و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید و اینان خود فاسق‌اند.»

«ترک ذکر الله و از یاد بردن خدا»، فسق محسوب می‌شود (سمرقندی ۱۴۱۳: ج ۳، ۳۴۷). آیه زیر این مطلب را چنین تشریح می‌کند: کسی که خدا را فراموش می‌کند،

خداوند نیز آن‌ها را از خودشان غافل می‌سازد و در نتیجه به فسق گرفتار می‌شوند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۹). «و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد، آنان از جماعت فاسقان هستند.»

عبارت «الذین فسقوا» (یونس: ۳۳)، یعنی کسانی که به فسق می‌پردازند به آن مشرکان و بت پرستانی اطلاق می‌شود که برای خدا شریک قائل می‌شوند و به دلیل رویگردانی از حق فاسق و گمراه قلمداد می‌شدند بنابراین، واضح است که شرک هم به گونه‌ای فسق است (طباطبایی ۱۳۶۲: ج ۱۰، ۵۳).

فسق در برخی آیات قرآنی، از ویژگی‌های بارز منافقین است، آیه زیر با بیان برخی از صفات منافقان، در نهایت اینان را فاسق معرفی می‌کند:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَنكِرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (توبه: ۶۷). «مردان و زنان دوجهره، [همانند] یکدیگرند. به کار ناپسند وا می‌دارند و از کار پسندیده باز می‌دارند، و دست‌های خود را [از انفاق] فرو می‌بندند. خدا را فراموش کردند، پس [خدا هم] فراموششان کرد. بی‌گمان منافقان فاسق‌اند.»

فجور

کلمه فاجر بر خلاف کلمه فاسق، در کلام و الهیات اسلامی، به مثابه اصطلاح فقهی به کار نمی‌رود، و در این معنای خاص هیچ تاریخچه‌ای در دوره پس از قرآن ندارد. گاهی در علم الهیات اسلامی برای بیان مقوله‌ای منفی، در محدوده مفهوم مؤمن، در مقابل مقوله‌ای مثبت در محدوده همین مفهوم که با کلمه «بر» بیان می‌شود به کار می‌رود. در اینجا فاجر به آن مؤمنی اطلاق می‌شود که با نفس خویش بد می‌کند و مثلاً مرتکب گناه می‌خواری می‌شود. مثلاً در کتاب فقه الاکبر که منسوب است به ابوحنیفه می‌خوانیم که «الصلوة خلف کل برّ و فاجر من المؤمنین جائزه» یعنی، خواندن نماز پشت سر هم مؤمنی، نیکوکار باشد یا بدکار (فاجر)، جائز است. در اینجا چنانچه از عبارت واضح است، فاجر کسی است که

گرچه بدکردار و بد عمل است ولی هنوز از زمره امت اسلام محسوب می‌شود. در قرآن مجید این واژه به صورت خیلی کلی در ترادف با کافر به کار رفته است (ایزوتسو ۱۳۷۸: ۳۲۷).

معنای اصلی و بنیادی واژه فجور «انحراف از حق» است و فاسق و کافر بدین جهت فاجر نامیده می‌شود که از مسیر حق و حقیقت منحرف‌اند (فراء بغوی ۱۴۰۵: ج ۵، ۴۸۹).

در آیات زیر، واژه فاجر در کنار واژه کافر به کار رفته و نشان می‌دهد که این دو اصطلاح مترادف هم است.

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَمْضُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾ (نوح: ۲۷-۲۶). «و نوح گفت پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین زنده نگذار. چرا که اگر تو آنان را باقی‌گذاری بندگان را گمراه می‌کنند و آن‌ها جز فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند.

﴿وَجُودٌ يُؤْمِنُ بِهَا غَبْرَةٌ، تَزْهُقُهَا قَعْرَةٌ، أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ﴾ (عبس: ۴۲-۴۰). «و در آن روز، چهره‌هایی است که بر آن‌ها غبار نشسته [و] آن‌ها را تاریکی و تیرگی پوشانده است. آن‌ها کافران و فاجرانند.»

در آیه زیر، تکذیب روز رستاخیز، به مثابه یکی از مشخصه‌های همه فاجران ذکر شده است:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لِنِي سَجِينٍ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ، وَ مَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾ (مطففين: ۱۲-۷). «نه چنین است [که می‌پندارند]، حقیقتاً کارنامه فاجران در سَجین است و توجه دانی که سَجین چیست؟ کتابی است نوشته شده، وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز، آنان که روز قیامت را دروغ شمردند و هیچ کس جز تجاوز پیشه گناهکار آن روز را تکذیب نمی‌کند.»

همان طور که گفته شد فاجر کسی است که از راه حق منحرف است و اوامر الهی و قوانین اخلاقی را به نسیان می‌سپارد و شیرانه و از روی نادرستی عمل می‌کند و از این

لحاظ فجار (فاجران) درست در تقابل و تضاد با ابرار (نیکوکاران) قرار دارند:
﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾ (انفطار: ۱۵ - ۱۳).
«قطعاً نیکوکاران در بهشت باشند و بی شک بدکاران در دوزخ باشند و روز حساب در آن در آیند.»

ظلم

معنی واژه «ظلم» به اعتقاد بسیاری از لغت پژوهان «قرار دادن چیزی در غیرجای خود» است (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۳، ۴۶۸؛ راغب اصفهانی ۱۳۶۲: ۳۱۵). و آن طوری که از مضامین آیات الهی برمی آید معنای آن عبارت است از این که «شخص از حدود و ثغور خویش پا فراتر نهد و به حقوق دیگران تجاوز نماید» و به عبارت کوتاه تر و کلی تر، ظلم، یعنی بی عدالتی و بیادگری. آنچه ذکر آن در اینجا مطلوب است این است که در قرآن همه جا به انسان اندرز داده شده است که در ارتباط و مراوده با دیگران به آن‌ها و خودش ظلم روا ندارد و این نیست مگر بازتاب اراده الهی که همه جا می فرماید او به کسی ظلم نخواهد کرد «حتی به قدر هم وزن ذره‌ای» یا «به قدر نخ هسته خرمايي» (نساء: ۴۰ و ۴۹). و در آیه‌ای از قرآن اعلام می دارد:

﴿وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (ق: ۲۹). «و من به بندگانم ستمگر نخواهم بود.»

مقصود از ظلم در این مورد ظلم در روز رستاخیز است، زیرا در روز قیامت سزای هر عملی را که انسان در دنیا انجام داده است به او برمی گردانند:

﴿الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (مؤمن: ۱۷).

«امروز هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می یابد. امروز ستمی نیست بی گمان خداوند زود به حساب می رسد.»

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أذْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ

الْحَرِيقِ، ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (انفال: ۵۱ - ۵۰). «و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و می گویند بچشید عذاب آتش را. این به سبب آن چیزی است که از پیش به دست خود فرستادید و

گر نه خدا بر بندگان خود ستمکار نیست.»

در قرآن کریم بارها با مفهوم «ظلم النفس» - ستم کردن بر خود - در مورد عقوبتی که از جانب خدا بر ظالمان فرود می آید برمی خوریم. زیرا، خداوند به کسی ظلم نمی کند بلکه آدمی خود به خویشتن ظلم روا می دارد. حتی آتشی که در فرجام کار، همه ستمگران و ظالمان بدان عذاب خواهند شد افروخته اعمال خودشان است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... مَثَلٌ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنِ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأُولُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۷ - ۱۱۶). «کسانی که کفر ورزیدند، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نخواهد کرد و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند بود. مثل آنچه در زندگی این جهان اتفاق می کنند، مانند باد بسیار سردی است که بر کشتزار قومی که بر خود ستم نموده اند بوزد و آن را تباه سازد و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده اند.»

در قرآن قوانین و دستورات مربوط به رفتار انسان در اجتماع که خداوند مقرر و تعیین کرده است «حدود الله» خوانده می شود. آن کس که در تمام دوران حیاتش در محدوده حدود الهی زیست می کند. در روز رستاخیز اجازه می یابد که در بهشت هایی که در آن انهار جاری است داخل شود و آن کسی که نافرمانی خدا و رسول کند و از حدود الهی تعدی کند به آتش جهنم افکنده می شود و جایگاه او برای سرمد در آنجا خواهد بود (نک. نساء: ۱۴ - ۱۳). آیه زیر مثالی است بر تأیید مطلب فوق:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مِنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹).

«این است حدود الهی، پس، از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود الهی تعدی کنند آنان همان ستمکارانند.»

﴿وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾ (طلاق: ۱). «و این است

حدود الهی و هرکس از حدود الهی [یا] فراتر نهد قطعاً به خودش ستم کرده است.»

اگر مسلمانی، برادر دیندار تهیدست خود را فقط به عذر تهیدستی از خویشتن براند در منطق قرآن کریم ظالم به حساب می آید:

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انعام: ۵۲). «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند و رضا و خشنودی او را می طلبند مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست. اگر آن ها را برانی از جمله ستمکاران باشی.»

برخی از مفسران، دامنه معنایی ظلم را حتی کلی تر و جامع تر از کلمه کفر می دانند (بیضاوی ۱۴۱۰: ج ۲، ۵۳). آیه زیر شاهد بر مدعای ماست و نشان می دهد که ظالم به جای کافر به کار رفته است:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۸۶). «چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می کند. با آن که شهادت دادند که این رسول برحق است و برایشان دلایل روشن آمد باز کافر شدند. خدا ظالمان را هدایت نمی کند.»

بیان عقوبت مشابه برای کافر و ظالم، دلیل دیگری است بر ارتباط کفر و ظلم، به طوری که بخشی از عذاب کفار نیز به دلیل همین ظلم و جورشان خواهد بود. ادامه آیه ۸۶ سوره آل عمران، بیانگر همین مطلب است:

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَنِتُّهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ يُنظَرُونَ» (آل عمران: ۸۷-۸۸). «آنان (کافران و ظالمان) سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی بر ایشان است در آن [لعنت] جاودانه بمانند، نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند.»

آیات ۵۲ و ۵۴ سوره انفال، کفر به آیات الهی و تکذیب آن ها از سوی فرعونیان و فرعون صفتان را سبب اخذ الهی به گناهانشان بیان می کند و هلاکت و غرق شدن آن ها را به جهت اعمالشان، ظالم و ستمکار معرفی می کند. در ذیل آیات یاد شده، صاحب المنار می گوید: «بی تردید، این سنت الهی همیشه جاری است که تمامی اقوام و مللی که منحرف

و به ظلم و کفر و فساد گرفتارند در نهایت به عقوبت و عذاب استیصال الهی دچار شده‌اند» (رشید رضا [بی تا]: ج ۱۰، ۴۷).

صدّ سبیل و ایجاد مانع و رادع در راه خدا از جمله سیاست‌های کج مدارانه کافران و ظالمان است. در آیات زیر، دو مفهوم ظلم و کفر در کنار یکدیگر و در یک آیه به کار رفته است:

«... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَتَّبِعُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (هود: ۱۹ - ۱۸). «هان! لعنت خدا بر ستمکاران. همانا که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌خواهند و خود آخرت را باور ندارند.»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَنفِرَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا» (نساء: ۱۶۸ - ۱۶۷). «بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند. کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را ببامرزد و به راهی هدایت کند.» در قرآن مجید شرک نیز از جمله موارد ظلم به شمار می‌رود. در آیه زیر لقمان حکیم پسرک خود را اندرز می‌دهد و به او سفارش می‌کند که: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳). «ای پسرک من، به خدا شرک موز که به راستی شرک ستمی بزرگ است.»

و نیز درباره آن جماعت از قوم حضرت موسی عليه السلام که به پرستش گوساله زرین پرداختند، یعنی به شرک روی آوردند، به ظلم موصوف و متهم شدند:

«... اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ» (اعراف: ۱۴۸). «[گوساله] به خدایی گرفتند و از ستمکاران شدند.»

در برخی آیات قرآن، شبکه مفاهیمی از واژه‌های اخلاقی منفی با یکدیگر ترکیب و در هم تنیده‌اند؛ مثلاً رابطه معنایی میان کفر و شرک و ظلم در آیه زیر، به وضوح تبیین شده است:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...» (مائدة: ۷۲). «کسانی که گفتند خدا، همان مسیح پسر مریم است، قطعاً کافر شده‌اند.» و حال آن که مسیح، می‌گفت: ای

بنی اسرائیل خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست. بپرستید که هر کس به خدا شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاهش در آتش است و برای ستمگران یاورانی نیست.

إعتداء

فعل «إعتداء» تقریباً به معنای «پافرا گذاشتن و تجاوز از حد» است (ابن عطیه ۱۴۲۲: ج ۱، ۱۵۹).

به آسانی می‌توان دریافت که این واژه و واژه ظلم در حوزه وسیعی از معانی خود متوازی و همانند یکدیگرند. چنانچه برخی از مفسران این دو واژه را نظیر یکدیگر دانسته است (طوسی ۱۴۰۹: ج ۸، ۵۴). در موارد بسیاری کلمه اعتدی به مثابه مترادف تام و تمام ظلم است، این وابستگی معنایی میان ظلم و اعتدی را می‌توان در مثال زیر روشن ساخت. در سوره مائده آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ در دستور گواه و شهادت دادن آمده است، و برای به کار بردن به وسیله افرادی است که در مقام شاهد شرعی در مسائل مربوط به ارث مال حضور می‌یابند و به وضوح گفته می‌شود که «ظلم» نتیجه و انبعاث از «تعدی» است.

آیه یاد شده چنین است:

﴿... فَيُشَاهِدُ بِاللَّهِ...﴾ (مائده: ۱۰۶). «... و آن دو به خدا سوگند یاد می‌کنند که گواهی ما قطعاً از گواهی آن دو درست تر است و [از حق] تعدی نکرده ایم، چرا که [اگر چنین کنیم] از ستمکاران خواهیم بود.»

یکی از وجوه معانی اعتدی، شکستن و تجاوز به حریم الهی است. آیه زیر مثالی برای این کاربرد است:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (بقره: ۶۵). «و کسانی از شما را که در روز سنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید پس ایشان را گفتیم به صورت بوزینگانی خوار و مطرود در آید.»

در تفسیر عبارت «یعدون فی السبت» آمده است که مقصود آن است که آنان به حدود

و حریم الهی تعدی کرده و در روز شنبه به ماهیگیری پرداخته‌اند (نیشابوری ۱۴۱۶: ج ۳، ۳۳۷).

عمل لواط در قرآن «تعدی» شمرده شده است. لواط به «عملی که در نزد خداوند زشت‌تر از آن کاری نیست و به عنوان موردی از فحشاء» (نک. عنکبوت: ۲۸) توصیف شده است. و این کلمه‌ای است که بر هر شیء پلشتی اطلاق می‌شود:

«أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَ تَذُرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (شعراء: ۱۶۶ - ۱۶۵). «آیا از میان مردم جهان با نران در می‌آمیزید و آنچه را پروردگارتان از همسرانتان برای شما آفریده و امی گذارید [نه] بلکه شما مردمی هستید که از حد گذرانیده‌اید.»

معنی واژه اعتدی همان طور که ذکر شد «از حد گذرانیدن و شکستن حدود الهی» است. برای مزید فایده می‌توان یادآور شد که یکی از جنبه‌های معانی ظلم نیز «شکستن حدود الهی» است. در تأیید این مطلب، طبرسی و ابن عطیه در تفسیرشان آورده‌اند که: مقصود از «قوم عادون» «قوم ظالمون» است (طبرسی [بی تا]: ج ۵، ۱۷۶؛ ابن عطیه ۱۴۲۲: ج ۴، ۲۴۱).

فعل «عصی» به معنی سرکشی کردن از دستورات کسی، به مفهوم و معنای واژه «اعتدی» بسیار نزدیک است. و این دو فعل اغلب در کنار یکدیگر در قرآن به کار رفته است. آیه مورد مثال درباره قوم بنی اسرائیل است که به دنبال موسی از مصر خارج شدند و به انواع ناهنجاری‌های شیطانی پرداختند. در این مثال دیده می‌شود که این دو واژه به جنبه‌هایی از کفر اطلاق شده است:

«... وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (بقره: ۶۱). «... و خواری و بدبختی بر آنان مقدر شد و به خشم خدا گرفتار آمدند و این به سبب آن بود که به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق کشتند و این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد تعدی نمودند.»

در آیه زیر، کلمه تکذیب از لحاظ رابطه معنایی در ارتباط نزدیک با اعتدی به کار رفته است:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾
(مطففين: ۱۲ - ۱۰). «وای بر تکذیب‌کنندگان در آن هنگام آنان که روز جزا را دروغ می‌پندارند و جز هر تجاوزگر گناهکار هیچ کس آن را انکار نکند.»

اسراف

معنای اصلی این واژه زیاده‌روی یا «تجاوز از حد اعتدال» است (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۳، ۱۵۳؛ ازهری [بی تا]: ج ۱۲، ۳۹۸؛ مصطفوی ۱۳۶۰: ج ۵، ۱۲۴). اما بر خلاف ظلم و اعتداء اسراف در اصل معنای «در گذشتن از حد لازم» دارد بی آن‌که متضمن مفهوم تخطی و تجاوز به حقوق دیگران باشد. به تعبیر دیگر، اسراف به معنای «بریز و بیاش کردن» و لذا «نامتعارف بودن»، و «زیاده‌روی کردن» است (ایزوتسو ۱۳۷۸: ۳۵۴).

در آیه زیر، کلمه اسراف در وصف زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن به کار رفته است. و در این معنا اسراف چیزی است که خداوند از آن متنفر است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (اعراف: ۳۱). «ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی بگریید، و بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی نکنید که او زیاده‌روی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

در آیات زیر واژه اسراف در مورد عمل لواط به کار رفته است:

﴿وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴾ (اعراف: ۸۱ - ۸۰). «و لوط هنگامی که به قوم خود گفت: آیا کار زشتی می‌کنید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است. شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در میامیزید، حقا که شما جماعتی مسرف و متجاوزید.»

با توجه به قرابت معنایی اسراف و تجاوز، واحدی نیشابوری در توضیح آیه فوق خاطر نشان می‌سازد که مراد از «قوم مسرفون»، «قوم متجاوزون از اوامر الهی» است (واحدی ۱۴۱۵: ج ۲، ۳۸۶).

آیاتی که در زیر نقل می‌شود بخشی است از اندرز و نصایح حضرت صالح علیه السلام به قوم

خویش، برای آن که آنان را به راه مستقیم در آورد. در اینجا مقصود از مسرف کسی است که نه فقط اهل صلاح و اصلاح نیست بلکه در روی زمین فساد می‌پراکند:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرَفِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ﴾ (شعراء: ۱۵۲ - ۱۵۰). «از خدا پروا کنید و فرمانم بپذیرید و فرمان زیاده‌روی‌کنندگان را پیروی نکنید. آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.»
واژه اسراف در برخی از بافت‌های قرآنی دقیقاً مترادف با «کفر» و «شرک» عمل می‌کند. و به راحتی در می‌یابیم که بین سه واژه اسراف، کفر، و شرک، در یک ساختمان معنایی ارتباط و پیوند اساسی برقرار است:

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ، تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ...﴾ (مؤمن: ۴۳ - ۴۱). «وای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرا می‌خوانم و [شما] مرا به آتش فرا می‌خوانید. مرا دعوت می‌کنید که به خدا کافر شوم و برای او شریک قائل‌گردم [شریکی که او را نمی‌شناسم. و من شما را به سوی آن ارجمند آمرزنده دعوت می‌کنم. لاجرم آنچه مرا به سوی آن دعوت می‌کنید، نه دنیا و نه آخرت [در خور] خواندن نیست و به درستی که بازگشت ما به سوی خداست و بی‌گمان اسراف‌کاران همدمان آتشند.»

در آیه زیر فعل «اسرف» به کارهای فردی اشاره دارد که از یاد خدا دل می‌گردانند و همه عمر را در لهو و لعب می‌گذرانند و به آیات وحی که بر او فرستاده شده، بی‌اعتنایی کرده است:

﴿قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى، وَ كَذَلِكَ نُجْزِي مَنْ أَشْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى﴾ (طه: ۱۲۷ - ۱۲۶). می‌فرماید: «آیات ما بر تو فرود آمد ولی تو آن‌ها را واگذاشتی، امروز همان گونه واگذاشته می‌شوی [به فراموشی سپرده می‌شوی] و به کسی که از حد در گذرد و به نشانه‌های پروردگارش نگروده باشد این چنین سزا می‌دهیم و قطعاً شکنجه آخرت سخت‌تر و پایدارتر است.»

نتیجه

حوزه معنایی واژه «کفر» در قرآن کریم عبارت‌اند از: فسق، فجور، ظلم، اعتداء و

اسراف. در این نوشتار کوشش بر این بود که حوزه معنایی واژه «کفر» تحلیل شود. لذا واژه‌های اساسی و مهمی را که درباره این مفهوم کانونی قرار گرفته‌اند مورد مذاقه قرار گرفته شد. و شبکه مفاهیمی که این واژه‌های کاملاً وابسته به یکدیگر تشکیل می‌دهند - چیزی که حوزه معنایی «کفر» می‌نامیم - از همدیگر باز شناخته شد. در نهایت واژه «کفر» از جمله فراگیرترین اصطلاحات، برای ارزش‌های اخلاقی منفی است که در آیات آمده است و در قرآن مجید بر نقش این مؤلفه چنان تأکید شده است که در بسیاری از موارد گویی تنها مشخصه و ویژگی کافران همین مؤلفه است.

منابع و مأخذ

- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغه، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵)، لسان العرب، دارلسان العرب، بیروت.
- ازهری، محمد بن احمد [بی تا]، تهذیب اللغه، الدار المصریه، قاهره.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۷۸)، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، فرزانه روز، تهران.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۰)، صحیح البخاری، دارالفکر، بیروت.
- بیضاوی، ناصرالدین، عبدالله بن عمر (۱۴۱۰)، تفسیر البیضاوی، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۲) مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، مکتبه المرتضویه، تهران.
- رشید رضا، محمد [بی تا]، تفسیر المنار، دارالمعرفه، بیروت.
- زبیدی واسطی، محمد مرتضی (۱۳۰۶)، تاج العروس من جواهر القاموس، دار احیاء التراث العربی، قاهره.
- سمرقندی، نصر بن محمد (۱۴۱۳)، تفسیر السمرقندی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- شجاعی، محمد (۱۳۷۵)، مقالات، سروش، تهران.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- طبرسی، فضل بن حسن [بی تا]، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دار مکتبه الحیاه، بیروت.

- طبري، محمد بن جرير (١٤٢١)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- طوسي، محمد بن حسن (١٤٠٩)، التبيان في تفسير القرآن، مكتب الاعلام الاسلامي، بيروت.
- فراء بغوي، حسين بن مسعود (١٤٠٥)، معالم التنزيل في التفسير والتاويل، دارالفكر، بيروت.
- كرماني، محمد بن يوسف (١٤٠١)، صحيح البخاري بشرح الكرمانى، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- مصطفوي، حسن (١٣٦٠)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران.
- نسفي، عبدالله بن احمد (١٤٠٨)، مدارك التنزيل و حقائق التأويل، دارالقلم، بيروت.
- نيشابوري، حسن بن محمد (١٤١٦)، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، دارالكتب العلميه، بيروت.
- واحدي نيشابوري، على بن احمد (١٤١٥)، الوسيط في تفسير القرآن المجيد، دارالكتب العلميه، بيروت.